

هو العليم

تحقق بخشی امام زمان به حقیقت الله اکبر

نیمه شعبان - سال ۱۴۰۹ هجری قمری

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمين

و الصلاة و السلام على سيّدنا و نبينا و حبيب قلوبنا

و طيب نفوسنا ابي القاسم المصطفى محمد

و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرّمين

لاسيما قطبِ رَحَى الوُجُودِ و مَرَكَزِ دائِرَةِ الشُّهُودِ

المَحَاضِي لِلْمِرَآةِ النَّبَوِيَّةِ و الْمُتَحَقِّقِ بِالْأَسْرَارِ

الْمُرْتَضَوِيَّةِ سَيِّدِنَا و مولانا الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ

العسكريّ

ارواحنا و ارواح جميعُ العالمين لتراب مقدمه الفداء.

و اللعنةُ على اعدائهم و مخالفهم و مُبْغِضِيهِمْ

و جاحدى حُقوقهم و فضائلهم

و مناقبهم من الان الى قيام يوم الدين .

قال الله تعالى فى كتابه: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَى َرَّرْ

لَكُمْ َرَّ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^١.

^١ سورة هود (١١) آيه ٨٦.

است. آنها با غیب سر و کار دارند و مطالب را از غیب برای مردم می‌گویند پس با مُدرکات ظاهر و با حواس ظاهر استنتاج نتیجه نمی‌کنند و مطلبی را بر اساس قیاس و براهین ظاهری برای مردم بیان نمی‌کنند. ارتباط با غیب برای همه آنها موجود است. از این نقطه نظر امکان خطا و اشتباه در آنها راه ندارد، اما آیا خود آنها از نقطه نظر سعه معرفت به پروردگار مساوی هستند یا با هم اختلاف دارند؟ خود آنها از نقطه نظر ادراک مقامات توحید در یک درجه قرار دارند یا اینکه بین آنها تفاوت است؟

تمایز انبیا از حیث سعه معرفتی

در آیه شریفه می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الْرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾^۱

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۰:

«این پیامبران و فرستادگان را ما بعضی را بر بعض دیگر برتری داده‌ایم، بعضی از آنان کسی بود که خدا با او سخن می‌گفت و برخی را به درجاتی ترفیع مقام داد، ما به عیسی بن مریم بیّنات و شواهد بر پیامبری اعطاء نمودیم و او را به روح القدس مؤید ساختیم.»

این پیامبران از نقطه نظر فضل یکسان نیستند. از نقطه نظر رتبه و مقام در یک مرتبه قرار ندارند. ادراک آنها از معارف الهیّه و مقامات توحید متفاوت است. ﴿وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ ۖ دَرَجَاتٍ﴾^۱ به بعضی از اینها ما درجاتی عنایت می کنیم که به بعضی نداده ایم. به بعضی مقامی می دهیم که دیگری واجد نیست. آنها از این نقطه نظر در یک مرتبه نیستند.

روایتی است از امام صادق علیه السّلام در کافی مرحوم شیخ کلینی^۱ می فرماید: که آن حضرت فرمودند انبیا بر چهار دسته تقسیم می شوند:

دسته اول آنهایی هستند که الهامات پروردگار بر نفس آنها نازل می شود و از این حد تجاوز نمی کنند و حق حکم به دیگری را ندارند و مبعوث به کسی هم نمی شوند. اینها یک دسته. دسته دوم انبیائی هستند که الهامات پروردگار در خواب یا در عالم مکاشفه و به صور برزخیّه و مثالیّه و به صور فیوضات در نفس آنها نازل می شود و صدای ملائکه را هم می شنوند ولی خود آنها را در ظاهر نمی بینند. اینها هم حق تحکیم و حق حکمرانی و تقنین قوانین به غیر از خود را ندارند، برای خودشان هستند. برای خودشان نبی هستند. مانند حضرت لوط که می فرماید حضرت ابراهیم پیامبر و امام بر حضرت لوط بود ولی خود حضرت لوط مبعوث نگشته بود. دسته سوم انبیائی هستند که هم الهامات در نفس آنهاست و وحی به آنها می شود و هم صدای ملائکه را می شنوند.

در خبری در نهج البلاغه داریم که امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمایند: هنگامی که من به کوه حرا می رفتم در وقتی که پیغمبر در کوه حرا مشغول به عبادت بود و در آنجا سکونت گزیده بود. پیغمبر به او می فرمودند: «یا علی تو می شنوی آنچه را که من

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

می شنوم؟» امیرالمؤمنین به پیغمبر عرضه می داشت یا رسول الله صداهایی را می شنوم، چیزهایی را می بینم. حضرت فرمود: «تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم إلا اینکه تو نبی و فرستاده نیستی.»^۱

حضرت امام صادق در اینجا می فرماید:

این دسته از انبیا صدای ملائکه را می شنوند و راز و نیاز آنها را با گوش دل احساس می کنند و خود آنها را هم می بینند. این دسته از انبیا آنهایی هستند که مبعوث به رسالت بر خلق هستند، چه عده کم و چه عده بسیار. یعنی حیطه رسالت آنها چه افراد کمی باشد یا افراد بسیاری باشد، مانند حضرت یونس که در آیه شریفه می فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾^۲ ما یونس را برای صد هزار نفر یا

بیشتر که حضرت می فرماید: «منظور ۳۰ هزار نفر است.» یعنی ۱۳۰ هزار نفر فرستادیم. ولی بر خود این انبیا هم امامی هست. یعنی این انبیا در حیطه احاطه امامی قرار دارند و در تحت سیطره و تسلط و ولایت امامی قرار دارند. دسته چهارم - امام صادق می فرماید - آن انبیا و رُسُلی هستند که هم واجد وحی و الهامات نفسانی هستند و هم صدای ملائکه را می شنوند و خود آنها را مشاهده می کنند و اینها همان اولوالعزم هستند که بر انبیاء دیگر امام هستند. چطور در قضیه حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بعد از اینکه پروردگار او را به مقام رسالت برگزید فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾!^۳

بنابراین مقام امامت پس از مقام رسالت و فوق مقام رسالت است.

ضرورت عصمت در انبیای الهی و مراتب آن

اما آنچه که مطمح نظر است و مطرح است این است که شرط تبلیغ انبیا برای رسالت، عدم خطا و عصمت در سه مسئله است.

مسئله اول در تلقی وحی است. آنها نباید در

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

^۲ سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

هنگام تلقی وحی و گرفتن وحی دچار اشتباه و خطا بشوند و الا مسئله را اشتباهاً به مردم بیان می‌کنند. دوم در نگهداری و حفظ آن است. سوم در مقام بیان است.

حفظ و نگهداری به این معناست که اگر یک وحیی، یک حکمی به نبی یا به رسولی نازل شد، پس از مرور زمان و گذشت زمان در نفس او تبدیل و تغییر به حکم دیگری نکند. اگر صدسال هم از این حکم و از این وحی بگذرد باز مسئله به همان نحوی است که در ابتدای امر بر آن حضرت نازل شده است. این را عدم خطا و عصمت در نگهداری و حفظ وحی می‌گوییم. مسئله سوم عدم اشتباه و عصمت در ابلاغ وحی به مردم است. یعنی اگر پیغمبری هنگامی که می‌خواهد وحیی، کلام پروردگار یا حکمی را به مردم ابلاغ کند دچار اشتباه بشود و جای کلمه‌ای را عوض کند، مسئله‌ای را به جای دیگری بنشانند [در این صورت] کاملاً مسئله تغییر پیدا می‌کند. پس آنچه که برای رسالت انبیا و رسل لازم است عصمت آنها در سه مرحله است.

یک مرحله تلقی، دوم مرحله حفظ و سوم مرحله ابلاغ^۱.

امکان خطا و اشتباه در رفتار پیامبران

اما اینکه آیا خود آنها در مقامات علوی و در غیر از عالم ناسوت و در عوالم دیگر، عوالم نفسانی دچار اشتباه و خطا نشوند محلّ تأمل است. آنچه که برای یک نبیّ لازم است این است که فقط احکام الهی را که به مردم بیان می‌کند ابداً دچار اشتباه و تردید نباید باشد. اگر دچار اشتباه بشود با بقیّه چه فرق می‌کند؟ ولی اینکه - خود آنها در مقامات دیگر - حالات آنها کاملاً حالات عصمت [باشد] و عیناً آنچه که واقعیت است در نفس آنها تجلّی کند، دارای مراتب مختلفی هستند.

حکایت زود قضاوت کردن حضرت داود

در آیه شریفه درباره قضیه حضرت داود داریم:

﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ﴾^۲ امتحانی در اینجا خدا برای حضرت داود پیش آورد، خواست به حضرت داود بگوید مسئله این‌طور که تو خیال می‌کنی نیست، از اینها بالاتر است.

امتحانی برای حضرت داود پیش آورد ﴿وَهَلْ َ﴾

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷:

«حال من تو را بر مردم امام قرار دادم.»

^۲ سوره ص (۳۸) آیه ۲۱.

أَتَيْكَ نَبُوءُ آلِ خَصَمٍ إِذِ تَسَوَّرُوا
 آلَ مِمْحَ رَبٍّ ﴿﴾ آیا خبرش به تو رسیده آنهایی که
 پیش حضرت داود آمدند، چه کسانی بودند؟
 قضیه از این قرار است که حضرت داود در آن
 محراب عبادت نماز می خواند، عبادت می کرد، بعد
 از آن دیوار مقابل دو نفر پیش حضرت داود بالا
 آمدند.

﴿فَفَزِعَ مِنْهُمْ﴾ فوری از اینها ترسید. این مسئله اول که در اینجا قابل توجه است که حضرت داود چرا از آنها می ترسید؟ ﴿قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَعَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾^۱ [گفتند نترس] ما دو دسته هستیم، دو نفر هستیم، دو گروه هستیم که بعضی از ما بر دیگری ظلم و ستم کرده است. حضرت داود گفت قضیه چیست؟ یکی از آنها گفت: ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً﴾ - خودش را به مظلومیت زد - گفت: این برادر من ۹۹ تا گوسفند دارد ﴿وَلِيَ نَعَجَةً وَاحِدَةً﴾ من هم یکی بیشتر ندارم. ﴿فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴾^۲ این برادر من به من می گوید این یکی را هم به من بده، صد تا بشود؛ دست تو چیزی نباشد.

عجب برادر ظالمی بوده، ۹۹ تا داشته یکی هم دست این نمی توانسته ببیند این را هم می خواسته از او بگیرد! حالا حضرت داود می خواهد در اینجا حکم کند. ببینید چطور حکم می کند! می گوید:

﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نَعَاجَةٍ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾^۳. «اشتباه کرده است. نمی بایست از تو بگیرد. بسیاری از شرکاء در موقع شرکت به همدیگر ظلم می کنند، می خواهند مال بقیه را هم بالا بکشند.

این که ۹۹ تا گوسفند دارد - مستکبر است دیگر - نمی تواند یکی را هم که دست ماست ببیند. این

^۱ سوره ص (۳۸) آیه ۲۲.

^۲ سوره ص (۳۸) آیه ۲۳.

^۳ سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.

خیلی در اینجا اشتباه کرده است.» این حکم را کرد،
یک مرتبه قضیه برایش روشن شد. از کجا [معلوم
است اینطور باشد؟] شاید این یکی که الآن دست
این برادر است، این هم مال او باشد. تو از کجا
می‌گویی که این یکی مال توست و او اشتباه می‌کند
و در این مسئله به تو ظلم می‌کند؟ آخر نه دلیلی
آوردند، نه بینه‌ای آوردند، نه مسئله‌ای اقامه کردند،
هیچ! صرف ادّعا که این ۹۹ تا دارد این یکی دارد.
یعنی کثرت مال موجب شد که حضرت داود حکم
به جور کند. مگر کثرت مال گناه است! اگر مال
بسیار برای شخصی از طریق حلال پیدا بشود،
وجوهات شرعیه‌اش را بپردازد، به جای خودش
خرج کند، از راه حلال بدست بیاورد، یک میلیون
کرور هم داشته باشد کسی جلوی او را نگرفته است.
صرف کثرت موجب نمی‌شود که ما حکم به ظلم و
حکم به تعدی کنیم. حضرت داود در اینجا ﴿وَزَنَ﴾
فوراً مسئله برایش روشن شد. از کجا [معلوم حرف
این درست باشد؟!] شاید این یکی هم مال او باشد؟
﴿فَاسْـَٔتَغْ فَرَ رَبُّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا ۖ وَأَنَابَ﴾ فوراً
استغفار کرد فوراً استغفار کرد و به سجده افتاد.

﴿وَزَنَ دَاوُدُ اَنَّمَا فَتْنَهُ﴾ داود یک مرتبه متوجه شد که ما امتحانش کردیم.

تحلیل داستان قضاوت حضرت داود بین دو برادر

حالا صحبت در این است آیا حضرت داود در آن زمانی که حکم کرد، به رسالت رسیده بود یا نه؟ مُسَلَّم است [که به رسالت رسیده بود]. در آیات شریفه داریم که ما به داود حُکَم دادیم. از علوم قضا و قدر خودمان به او عنایت کردیم.^۱ حضرت داود به مقتضای واقع حکم می کرد. خب در اینجا مسئله چیست؟ اگر بگوییم که آن حضرت در اینجا اشتباه کرده است، منافات با رسالت او دارد. وانگهی اینکه در اینجا داریم ﴿إِذِ تَسَوَّرُوا آلَ مِیْحَ رَآبَ﴾ از محراب بالا آمدند! مگر دو نفر بخواهند پیش قاضی بیایند، از دیوار خانه اش بالا می روند؟ آنها در را می زنند و می آیند. پس مسئله مسئله ظاهر نبوده است، مسئله مسئله باطن بوده و در عالم مکاشفه

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۱۶۳؛ سوره نمل (۲۷) آیه ۱۵ و ۱۶؛ سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۰.

برای آن حضرت این چنین کشف شده است. اما اگر همین حضرت داود، دو نفر بخواهند بیایند پیش او و او را حکم قرار بدهند، امکان ندارد که آن حضرت در قضاوت دچار اشتباه بشود. مسئله عصمت در عالم ظاهر است و در بیان حقایق و رساندن احکام الهی و قوانین به خلق است که نباید پیغمبر دچار اشتباه بشود.

اما اینکه داریم **حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ**^۱ در آن مقامات علوی امکان دارد یک مسئله‌ای که اصلاً در نظر عادی گناه جلوه نمی‌کند و حتی در عوالم بالا آن مسئله معصیت شمرده نمی‌شود، بالنسبة به عالم مافوق این یک ذنبی باشد که **لَا يُغْفَرُ** است و نباید از هم چنین شخصی این ذنب سر بزنند.

تفاوت انبیا در میزان ادراک کلمه توحیدیه

لا اله الا الله

انبیا از این نقطه نظر تفاوت دارند. سعه آنها و ادراک معارف آنها نسبت به اوصاف توحیدیّه

^۱ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۳:

«عبارت **”حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ“** مضمون روایتی نیست، گرچه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی.»

پروردگار و نسبت به اوصاف و معارف الهیّه مختلف است. ولی در این جهت همه آنها شریک هستند که تمام خلق را **من البدو الى الختم** به توحید و بیرون آوردن از شرک دعوت می‌کند. همه آنها در این قضیه شریک هستند و فرقی نمی‌کند.

﴿لَئِنْ أَشْرَكَ رَبَّكَ تَلِيحٌ بَطْنٌ عَمَلُكَ﴾^۱. ای پیغمبر، ای مخاطب ما، ای مردم آنچه که با راه توحید نمی‌سازد شرک است. آنچه که با تدین و عبودیت وفق نمی‌دهد شرک است. ﴿لَئِنْ أَشْرَكَ رَبَّكَ تَلِيحٌ بَطْنٌ عَمَلُكَ﴾ حبط عمل در صورت شرک است. لذا داریم پروردگار از تمام گناهان می‌گذرد غیر از شرک. از شرک نمی‌تواند بگذرد.^۲ چرا نمی‌تواند بگذرد [چون] لازمه توحید همین است. لازمه توحید نفی غیر است و غیریّت و غیرت است. شریک قرار دادن در عبادت و در عبودیت منافات با توحید و عبودیت دارد، لذا از این نمی‌تواند بگذرد.

^۱ سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۷۸:

«هرآینه اگر غیر خدا را پرستش کنی عملت نابود می‌گردد.»

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۴۸: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾

نمازی که ما می‌خوانیم به آن مقدار که توجه به پروردگار داریم مقبول و به آن مقدار که توجه نداریم مقبول نیست. عبادتی را که انجام می‌دهیم به آن میزان توجه مقبول و به غیر از او مردود است. و در این زمینه روایات بسیار است، باید به کتبی که متکفل بیان این مسائل هستند مراجعه بشود^۱.

انبیا از نقطه نظر توحید شریک هستند، اما هدف آنها و مقدار سعه آنها و کشش نفسانی آنها برای کشیدن مردم از عالم نفس به ادراک معارف توحیدیه بر یک منوال نیست. شعار **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که از ابتدای رسالت حضرت آدم تا امامت امام زمان ما **عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى** **فرجه** که در همه انبیا یکسان بود، در تمام آنها و در اطوار تاریخی آنها بر یک منوال نیست. معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** یعنی نفی تعینات در موجودات مستقل و نفی استقلال و اَلِیت قرار دادن تمام عالم امکان و محو آنها در ذات پروردگار. این معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که قبل از آن می‌بایست نفی تكثر افعال و تكثر صفات و تكثر اسماء بشود، در همه انبیا تحقق پیدا

^۱ رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۵۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۹۳ - ۲۹۷؛ عدة الداعی، ص ۲۱۷.

کرده است؛ منتها هر کدام به حسب وسعت نفسانی و به حسب ادراک آنها از این کلمه مبارکه و طیّبه.

معنای توحید افعالی و صفاتی و اسمائی

اُسّ و اُساس نبوّت انبیا و رسالت رسل و امامت ائمه را این کلمه مبارکه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** تشکیل می دهد. در وهلهٔ اول نفی افعال متکثره به معنای توحید افعالی، اینکه انسان و مومن تمام افعالی که در عالم کون تحقّق پیدا می کند و در ظرف امکان تحقّق پیدا می کند از مظاهر و مرئی مختلفه، ملائکه و مجردات و غیر آنها، از عالم مجردات و عالم ناسوت آنچه که فعل تحقّق پیدا می کند فعل واحد ببیند. و آنچه که عمل در این عالم به وجود می آید عمل پروردگار ببیند. این معنای توحید افعالی است.

توحید صفاتی به معنای نفی هر صفت و هر قید و اندکاک آن صفت و آن قید در صفت باری تعالی است. مثلاً توحید صفاتی به معنای این است که تمام آن اوصاف کمالیه که در این عالم تحقّق پیدا می کند، منشاء او را وصف جمال پروردگار بیابیم که در ظروف مختلفه به صور مختلفه در این عالم امکان

بروز و ظهور پیدا می کند.

بالاترین و اعلیٰ مرتبه مقامی که انبیاء گذشته و رسل گذشته در آن مقام بودند، توحید اسمائی در ذات پروردگار بوده است. کلمه مبارکه **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** نه به معنای این است که خدایی موجود نیست غیر از خدا، نه به معنای این است که معبودی نیست غیر از خدا، نه به معنای این است که معبودی که مورد عبادت است و خالقی نیست غیر از خالق و آن خدا؛ بلکه به معنای نفی تعین و به این معنا که هیچ متعینی هیچ ذات مستقل و موجود مستقلی، هیچ ذاتی که وصف امکان بر او خورده باشد و استقلال داشته باشد، در این عالم تحقق ندارد غیر از ذات پروردگار. این نفی اسمیت است. نفی تعین وجودی است و اثبات یک وجود واحد و یک تعین واحد است.

اختلاف در نزول معارف بر قلب پیامبران

بنابراین آن کلمه مبارکه‌ای که برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام جبرئیل نازل کرد که اذکار اربعه توحیدیّه است **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ**

الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُنْتَهَى أَشْهَدُ لِلَّهِ بِمَا دَعَا وَ أَنَّهُ بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّئُ وَ أَنَّ لِلَّهِ الْآخِرَةَ وَ الْأُولَى]^۱. این کلمه

توحیدیّه میزان معرفت و میزان کشش نفسانی و ادراک آن حضرت را از اوصاف و کمالات توحیدی پروردگار بیان می کند.

حضرت عیسی به حواریّون کلمه **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را توصیه می کند. تحقّق به معنای عبودیّت محضه و اندکاکِ در ذات و اسم پروردگار را توصیه می کند. نفی تعینّات و اثبات تعینّ واحد را توصیه می کند و این همان کلماتی است که در دهه ذی الحجه - که از ایّام بسیار مهمّ سال است - بر حضرت موسی در هنگامی که به کوه طور رفته بود افاضه شد. **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدُ اللَّيَالِي وَ الدُّهُورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۲۳.

عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ رَحْمَتُهُ خَيْرٌ
 مِمَّا يَجْمَعُونَ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّوْكِ وَ الشَّجَرِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ
 الْحَجَرِ وَ الْمَدْرِ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْعَيُونِ.
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ وَ الصَّبْحِ إِذَا
 تَنَفَّسَ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الرِّيَّاحِ فِي الْبَرَارِيِّ^١ وَ
 الصُّخُورِ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي
 الصُّورِ.^٢

حقیقت معنای لا اله الا الله

گذشتن عادی و صرف نظر کردن از حقایق یک
 امر بسیار عادی است، اما توجه در معانی اینها که از
 مقام ربوبی افاضه شده است قابل اهتمام و قابل تأمل
 است. معنای این کلمات مبارکه این چنین است.
 اینکه می فرماید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَ الدَّهْرِ**
 یعنی چه؟ - به اندازه لیالی و دهور **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** خب
 همین طور می گوئیم و می گذریم - **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ**
الشُّوْكِ وَ الشَّجَرِ یعنی چه؟ به اندازه تیغ ها و
 به اندازه درختان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** این یعنی چه؟ به اندازه
 تیغ ها و درختان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، به اندازه لیالی و انهار
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، به اندازه ها موها **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**،

^١ خ.ل: و البراری.

^٢ إقبال الأعمال، ج ١، ص ٣٢٤.

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدُ الشَّعَرِ وَالْوَبَرِ به اندازه تک تک

موهای گوسفندان - موهای حیوانات موهای

جنبندگان - **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** یعنی چه؟ گذشتن از این

مسائل و توجه نکردن خیلی امر عادی است. معنای

این عبارات این است: آنچه که در ظرف تعین اعمّ از

جماد و نبات، اعمّ از حیوان و انسان، اعمّ از انسان و

ملک، اعمّ از ملکوت و مُلک، اعمّ از ناسوت و عالم

لاهورت در ظرف امکان تحقق پیدا کند، تحقق او

نیست مگر تحقق این کلمه مبارکه. یعنی تعین جمیع

موجودات در عالم امکان، تحقق معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

است. وقتی که می‌گوییم **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، یعنی هر

برگ گیاهی هر برگ درختی هرچه که در این عالم

اعمّ از پشم اعمّ از وبر اعمّ از حجر اعمّ از کوه ملائکه

زمین و آسمان آنچه که تحقق پیدا بکند، تحقق او

تعین او وجود مستقل او عدم است؛ بلکه عین وجود

پروردگار است. این معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. این

نهایت مرحله است.

حالا عجیب‌تر از این در این عبارت و در این

اذکار عَشْرَه مبارکه - که مستحب است و از

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است و مرحوم سید بن طاووس در اقبال بیان می کند - حضرت در آنجا می فرماید: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْعُيُونِ** این خیلی عجیب است! آنچه که ما، آنچه که ما از موجودات مستقل می پنداریم نفی تعین در او هست؛ اما چشم بهم زدن دیگر معنای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** [بدهد] یعنی چه؟ چشم بهم زدن دیگر چه معنا دارد، مگر چشم بهم زدن یک امر وجودی است، مگر چشم بهم زدن یک امر مستقل است؟ بلی، آن حرکتی که از خود آن موجود سر می زند، خود آن حرکت هم وجود است. همان طوری که در فلسفه متعالی صدرالمتألهین اثبات شده است که حرکت از باب وجود است.^۱ همان طوری که بقیّه موجودات یک وجود مستقل و استقلالی دارند، حرکت هم یک وجودی است در عرض بقیّه موجودات، مُنضمّ به بقیّه موجودات و همراه با آنها. بناءً علی هذا در اینجا پروردگار به خود این حرکت که ما او را حتّی یک امر عدمی می پنداریم، تطبیق کلمه مبارکه

^۱ رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۲۰ - ۳۷.

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فرموده است. بعضی از عرفا نقل می‌کنند وقتی که حال توحیدی برای آنها دست داده بود و این معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در نفس آنها جلوه کرده بود و متجلی شده بود، آنها می‌گویند نگاه کردیم دیدیم یک حیوانی حرکت می‌کند، خود آن حیوان به معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. حالا [حقیقت] اینها چیست؟ باید بماند، باید برسیم. حلّوای تنّ تنانی تا نخوری ندانی.

این چیزهایی که ما بیان می‌کنیم، خیال نکنید که ما هم خودمان خبری است. نه آقا! اینها را ما از کتاب‌ها برداشتیم و برای شما نقل می‌کنیم. ولی حدّ یقین و آن مقدار مُسلّم این است که این معانی هست، اینها واقعیت دارد. باید دنبال آنها برویم و اهلش را پیدا بکنیم سربسپاریم تا ما را برسانند. غیر از این هیچ خبری نیست همه ول معطل هستیم.

حکایاتی از حالات توحیدی برخی از عرفا و

سالکین

آن شخص می‌گفت: «نه تنها این حیوان را من به معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مشاهده کردم [بلکه حرکت او

را هم به همین معنا دیدم].» اینها مسائلی نیست که در ذهن عجیب بیاید. با یکی از دوستان - در جایی رفتیم، حالا بگویم دیگر - برای خود من تعریف می‌کرد. این قضیه‌ای است که برای من گفته و من هم می‌گویم از باب ازدیاد ﴿وَلَكِنْ لِّيَطَّ مِّنْ قَلْبِي﴾^۱. با یکی از دوستان در یکی از این ییلاقات طهران مسافرتی کرده بودیم. شبی بود نشسته بودیم، خیلی هوای صاف و خوبی بود. ستارگان خیلی زیاد بودند. ما نشسته بودیم یک مرتبه او گفت: فلانی! گفتم: چیست؟ گفت: می‌دانی الآن چه شد؟ گفتم: نه! بعضی وقت‌ها حرف‌هایی به ما می‌زد، بعضی‌هایش را می‌زد بعضی‌هایش را نمی‌زد، این از آن حرف‌هایی بود که می‌گفت. گفت الآن این پروانه‌ای که دیدی آمد رد شد - دیدم بله یک پروانه‌ای آمد رد شد - گفت: الآن دیدم این پروانه ذکرش صلوات بر محمد و آل محمد بود.

یعنی همین که این حرکت می‌کند، این ذکر را می‌گوید. بعد او گفت: «گنجشک را دیدم که ذکری

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۶:

«ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم.»

دارد.» اما نگفت چه ذکرى دارد، فقط اين يکى را به ما گفت. مى گفت: «قورباغه را ديدم که ذکر خاصى دارد. ماهى را ديدم که چه ذکرى دارد.» خلاصه مى گفت: «تمام زمين و آسمان را ديدم که همه به يک ذکر خاصى متناسب با خودشان مشغول بودند.» اينها مسائلى است که اتفاق افتاده است، نه اينکه اينها شوخى است!

وقتى که امام حسن صبح از دفن اميرالمؤمنين عليه السلام بر مى گردد و مى رسد به آن خرابه و آن مرد يهودى با آن حضرت برخورد مى کند و مى گويد که دو سه شب است که شخصى [بود که] براى من آب مى آورد نان مى آورد غذا مى آورد و نيامده است؛ وقتى از او خصوصيات آن شخص را سؤال مى کنند، مى گويد: يکى از خصوصياتش اين بود که وقتى مى آمد مى ديدم تمام زمين و ديوار با او مشغول تسبيح است. اين را آن يهودى دارد بيان مى کند.^۱

نطق آب و نطق خاک و نطق گل *** هست محسوس حواس اهل دل^۲

اين معنا [معناى توحيد است.] آن شخص

^۱ روضة الشهداء، کاشفى، ص ۱۷۱.

^۲ مثنوى معنوى (آذر يزدى)، دفتر اول، ص ۱۴۶.

می گفت: «نه تنها دیدم که آن حیوان معنای **لا اله الا الله** است. بلکه دیدم آن حرکتی که کرد و از جایی به جای دیگر افتاد حرکت او هم **لا اله الا الله** روی **لا اله الا الله** بود.»

باز یک قضیه دیگر بگویم. یکی از افراد نقل می کرد، برای خود من می گفت. می گفت: «یک وقتی در جایی آمده بودم، صبح بود. حال عجیبی به من دست داد. تمام افراد را به معنای **لا اله الا الله** می دیدم.» یعنی این معنا و حقیقت توحید در ذات او جلوه کرده بود و دیگر استقلال از وجود افراد مشاهده نمی کرد. همه را [لا اله الا الله می دید]. بعد می گوید: «حرکت کردم آمدم، دیدم بچه هایی که با هم بازی می کنند، به هم **لا اله الا الله** می گویند. آن چوپان که گوسفندان را می برد صدای حرکت گوسفندان همه **لا اله الا الله** می شنیدم، حرکت آنها را همه به معنای **لا اله الا الله** می دیدم.»

حالا قضیه اینجا یک قدری عجیب می نماید، ولی وقتی قرار است بر اینکه تمام معانی برای انسان استقلالش را از دست بدهد، دیگر در آنجا فرقی بین یک چیز و بین چیز دیگر ندارد. خلاصه می گوید:

«آمد دیدم در آن میدان بهارستان طهران یک
اجتماعی شده - در زمان همان سابق زمان آن
طاغوت و شاه اینها - و در آنجا یک مراسمی است.
خلاصه صداهایی می آمد و من غیر از **لا اله الا الله**
هیچی از اینها نمی دیدم. صحبت می کند ولی به
گوش من **لا اله الا الله** می رسد. آواز می خواند به
گوش من **لا اله الا الله** می رسد. خلاصه ما در این
مقام همین طور سیر کردیم آمدیم به بازار، این بازار
که رسیدیم یک دفعه این حال از ما رفت.»

خدا این بازار را لعنت کند. هر چه هست این
بازار از آدم می گیرد! مگر روایت نداریم وقتی که
بازار می روید زود بگذرید، وسط نمانید^۱. البته خب
حالا اینجا گفتیم، ولی به هر صورت کار و کسب هم
اگر انسان بخواهد برای خدا انجام بدهد، عبادت
است. برای اینکه محتاج غیر نباشد عبادت است.^۲
بالآخره بعضی وقت ها شوخی و جدی یه چیزهایی
باید گفت. خلاصه می گفت: «به بازار که رسیدیم

^۱ رجوع شود به من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۹۹؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۴۵.

^۲ رجوع شود به من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶ - ۱۸۰.

نمی دانم این نَفَسِ بازاری ها چه بود تا به ما خورد این حالت رفت، سر حال اوّل مان برگشتیم. دیگر حرف ها را تشخیص می دادیم، صداها را تشخیص می دادیم، حرکات را تشخیص می دادیم و امثال ذلک. مثل آدم معمولی شدیم، ما هم رفتیم مشغول تجارت و کسب و کار شدیم.»

تفاوت توحید در اسلام با سایر ادیان الهی

این معنای توحید است که تمام انبیا و رسل گذشته روی این معنای توحید اسمائی پروردگار متفق بودند. اما صحبت در اینجا است. پیغمبر ما چه آورده است؟ آیا پیغمبر ما به همین مقام که مقام توحید است و به این مقام که بالاترین مقام از مرحله توحید است اکتفا کرده است؟ نه! او بالاتر رفته است. پیغمبر ما به مقام **الله اکبر** رسیده است. شریعت اسلام شریعت **لا اله الا الله** نیست. نه اینکه نیست بالاتر است. شریعت **الله اکبر** است. در موقع نماز **الله اکبر**، بعد از نماز **الله اکبر**. **الله اکبر** یعنی چه؟ **الله اکبرُ مِنْ أَنْ يوصَفَ** این معنای الله اکبر است. یعنی آنچه که به وصف درآید خداوند بالاتر

مقدمه‌ای در بیان معنای الله اکبر

یک مقدمه بگویم. پروردگار متعال در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿سُبَّحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ آلَ الْمُخْلَصِينَ^۲. منزّه است پروردگار از توصیف و هیچ فردی و هیچ موجودی نمی‌تواند او را توصیف کند ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ آلَ الْمُخْلَصِينَ﴾ * مگر بندگان مخلص خدا. یعنی آنچه که ما از معارف و از علوم ادراک می‌کنیم و آنچه که ما می‌خواهیم به پروردگار نسبت بدهیم، آن مخلوق ذهن ما است و آن لازمه مدرکات بشری ما است، و لیاقت مقام پروردگار را ندارد. پروردگار بالاتر است. منزّه است از توصیف و اصفون مگر آنهایی که به مقام اخلاص رسیده‌اند؛ یعنی ادراکات آنها دیگر بر اساس علوم ظاهریّه نیست. مدرکات و معارف آنها بر اساس

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۱۱۷:

«عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ: اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ: مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدِّثْهُ! فَقَالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يَوْصَفَ.»

^۲ سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

علوم کتابی نیست. آنها از نقطه نظر اتّحاد با مجاری توحیدیهّ فَعَالی، صفاتی و اسمائی پروردگار به مرحله‌ای رسیده‌اند که آن‌طور که باید و شاید از نقطه نظر توصیف پروردگار می‌توانند پروردگار را توصیف کنند، چون خودشان واجد هستند. از روی کتاب صفتی را برای خدا اثبات نمی‌کنند. این مسئله قبلاً عرض شده و برادران هم از این مسئله اطلاع دارند، فقط از باب مقدّمه بیان کردم؛ که هیچ موجودی قابلیت توصیف پروردگار را جز از دریچه باطن که محو در توحید افعالی و صفات و اسماء پروردگار است نمی‌تواند واجد باشد. فقط این عده از افراد هستند [که می‌توانند خدا را توصیف کنند].

اینها چه کسانی هستند؟ اینها مَخْلَصین - به فتح لام - هستند. افرادی که از نقطه نظر اخلاص از عالم نفس گذشته‌اند و دیگر در مقام مجاهده و کسب کمالات نیستند. از این مرحله عبور کرده‌اند. اینها فقط برای توصیف پروردگار حقّ التوصیف قابلیت دارند.

﴿سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ أَلَمْخَلَصِينَ﴾. اینها چه کسانی هستند؟ اینها افرادی هستند که متحقّق به معنای کلمه طیبه **لا اله**

الا الله می باشند. پیغمبر ما آمد روی دست اینها زد.

گفت: «الله اکبر خدا از این هم بالاتر است.»

تفاوت معنای «لا هو الا هو» با «لا اله الا

هو»

اینکه که می گوید الله اکبر یعنی الله اکبر من أن

یوصف، یعنی چه؟ یعنی همین توصیفی را که این

انبیا و این رسل حضرت ابراهیم، حضرت موسی -

اذکارشان را گفتم - حضرت عیسی، حضرت نوح و

بقیه انبیا آن بالاترین مقامی که آنها واجدند - که تحقق

به حقیقت توحید است - که با این مقام می توانند

پروردگار را توصیف بکنند و به مقام اخلاص

رسیده اند، من بالاتر از اینها هستم. من به مقام الله

اکبر رسیده ام. یعنی الله اکبر من أن یوصف هو لاء،

من هو لاء. الله اکبر از اینکه اینها من را وصف کنند!

نه من و شما وصف کنیم، اینکه مسئله ای نیست. آن

وصفی که واصفون می کنند. آن وصفی که

﴿سُبَّحْنَ اللَّهُ عَمَّا یَصِفُونَ﴾ است. آن وصف

وصف [حقیقی] است. پروردگار متعال می گوید

﴿سُبَّحْنَ اللَّهُ عَمَّا یَصِفُونَ﴾ منزّه است از اینکه

اینها بیایند توصیف بکنند. توصیف آن چیزی است

که این انبیا انجام می‌دهند. حالا پیغمبر می‌گوید:

«من از اینها هم بالاتر هستم.» **الله اکبر من آن**

یوصف [خدا بزرگتر است] از اینکه اصلاً به وصف

درآید. چه وصف صحیح چه وصف غیر صحیح. در

من آن یوصف مقید به غیر صحیح نیست. یعنی آن

وصف واقعی که به پروردگار نسبت داده می‌شود،

الله خدا [از آن هم] بالاتر است. این مقام چه

مقامی است؟ مقام فناء در ذات و هو هویت است.

این مقام از **لا اله الا الله** بالاتر است. این مقام **لا هو**

الا هو است، نه مقام **لا اله الا هو**.

معنا و مراد از تسبیحات اربعه

روایتی را مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف

خود اختصاص بیان می‌کند که مرد یهودی خدمت

پیغمبر اکرم آمد و برای اینکه به اسلام تشرّف پیدا

بکند از آن حضرت سؤالاتی کرد. من جمله از

سؤالاتی که کرد این بود. گفت: «معنای کلمه **سبحان**

الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را برای

من بیان کن.»

پیغمبر اکرم فرمودند:

«و اما **سبحان الله**، چون پروردگار متعال می‌دانست که مردم او را به غیر آنچه که متّصف است توصیف می‌کنند و بر او کذب می‌بندند، لذا پروردگار قبل از اینکه اینها بیایند او را به خطا نسبت بدهند، خود را از توصیف مردم و از افترا و از کذب‌هایی که بر حسب مدرکات خودشان به او نسبت می‌دادند، منزّه گردانید و گفت

سبحان الله.

و چون پروردگار می‌دانست که مردم نمی‌توانند شکر نعمات او را ادا کنند و در این مرحله قاصرند، قبل از اینکه آنها بیایند متنعّم به نعمات الهی بشوند، پروردگار خود را متّصف به حمد کرد و فرمود **الحمد لله**. حمد و ستایش اختصاص به پروردگار دارد. و اگر این کلام نبود پروردگار بر هیچ یک از خلائق انعام نعمت نمی‌فرمود.

و **لا إله إلا الله** پیغمبر اکرم به آن مرد یهودی

می‌فرماید:

معنای **لا إله إلا الله** یعنی توحید صِرف و این کلمه تقوا است و هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود الاّ به [واسطه] این کلمه.

یعنی استفاده از فیوضات پروردگار فقط انحصار

در ادراک این کلمه را دارد، نه در گفتن آن. فقط این

کلمه. و این کلمه تقوا است. یعنی کلمه تقویت

و نیرو و توان بخشیدن است. چون در روز قیامت

آن کفّه عملی سنگین‌تر است که این کلمه بیشتر در

آن متحقق‌تر باشد و این کلمه باعث ثقل کفّه اعمال

ما در روز میزان می‌شود.

و اما کلمه مبارکه **الله اکبر**، پیغمبر می‌فرماید:

بالا‌تر از این کلمه کلمه‌ای وجود ندارد و محبوب‌ترین کلمه در نزد پروردگار کلمه **الله اکبر** است.

آن وقت، آن یهودی سؤال می‌کند: «ثواب کسی

که این کلمات را ادا کند چیست؟»

حضرت می‌فرمایند:

کسی که **سبحان الله** بگوید، مادون عرش جمیع خلائق با او تسبیح پروردگار را می‌کنند و ثواب ده مقابل به او می‌دهند. کسی که **الحمد لله** بگوید - معنای گفتن، گفتن باطن است. یعنی تحقّق به معنای حمد - پروردگار متعال در درجات عالیه از بهشت او را جای می‌دهد و این همان معنای آیه شریفه است - پیغمبر می‌فرماید - ﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱. بهشتیان وقتی که به هم می‌رسند

تَحِيَّتِ آنها سلام است - حالا بماند که سلام چیست؟ - و آخرین دَعْوای آنها و ادّعا و مقال آنها حمد پروردگار است ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ

^۱سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

وقتی که از عرصات قیامت می گذرند و داخل در بهشت می شوند و از آن بحبوحات حساب و کتاب و میزان گذشت می کنند و داخل در بهشت می خواهند بشوند همین که می بینند دیگر دارند می روند، دیگر کارشان تمام است، دیگر مسئله ندارند می گویند: ﴿أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا أَلْحَزْنَ﴾ حمد مخصوص پروردگاری است که بار را از دوش ما برداشت غم و غصه و حزن را از دوش ما برداشت. حالا حمد پروردگار را بجا می آورند. ﴿إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾. پس بهشتی ها وقتی که می خواهند وارد بهشت بشوند حمد پروردگار را بجا می آورند.

و اما توحید، کسی که لا اله الا الله بگوید - همان طوری که عرض شد پیغمبر اکرم فرمودند - او داخل در بهشت نمی شود مگر اینکه به این معنا متحقق شده باشد.

و معنای الله اکبر - پیغمبر می فرماید - این الله اکبر بالاترین مقام در بهشت است و بالاترین منزله عند الله است. این مقام الله اکبر، جَنَّتِي در مقابل بَقِيَّةِ جَنَّاتِ به نام جَنَّتِ الذَّاتِ است. این مقام مقام الله اکبر است و همین مقام مقام لواء حمد است و مقام محمود است ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۲

^۱ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۴.

^۲ سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۴۶:

این مقام محمود که در روز قیامت نصیب پیغمبر اکرم می‌شود و بر همه خلایق از انبیا و رسل گذشته احاطه و سیطره دارد این مقام مقام الله اکبر است.

علت برتری امت پیامبر اسلام بر سایر امت‌های

سابق

حالا فهمیدیم که ما چه شانس‌ی آوردیم که در امت پیغمبر اکرم واقع شده‌ایم؟! حالا فهمیدید پیغمبر اکرم چه راهی را برای ما باز کرده که انبیاء گذشته برای اُمَم خود باز نکرده بودند؟! آنها **لا اله الا الله** را باز کرده بودند ولی پیغمبر اکرم برای ما **الله اکبر** را باز کرده است. مقام **الله اکبر** را باز کرده است. **الله اکبر** [فقط] برای پیغمبر نیست. اگر [فقط] برای پیغمبر بود، پس چرا ما باید در نماز در هر حرکتی که می‌خواهیم انجام بدهیم **الله اکبر** بگوییم؟! [**الله اکبر** گفتن ما] یعنی چه؟ یعنی تو هم به این مقام می‌رسی. معنایش این است در موقع نماز

«(و ای رسول ما) پاسی از شب را به بیداری و شب‌زنده‌داری بگزار که این تهجد و نماز شب از خصائص تو است، امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند!»

که **الصلاة قربان كل تقی**^۱ است، آخرین عبادت و آخرین مرحله اتصال پروردگار به بنده و بنده به پروردگار است. اول که می‌خواهد نماز را شروع کند، در اذان شش بار باید **الله اکبر** بگوید. در اقامه چهار تا **الله اکبر** می‌گوید. نماز را که می‌خواهد شروع کند، هفت بار تکبیر می‌گوید، از حمد و سوره که می‌خواهد به رکوع برود تکبیر می‌گوید، بر می‌خیزد می‌گوید، در تشهد می‌گوید، در سجده می‌گوید، در رکوع باید بگوید، بعد از اینکه می‌خواهد نماز [را سلام] بدهد باید بگوید. این شعار **الله اکبر** شعاری است که پیغمبر برای ما آورده است. شعار توحید شعار مشترک بین همه انبیا بوده است. اما این شعار **الله اکبر** که مقام فناء در ذات و محو هویت به نحو اطلاق است و بقاء بعد از فنا و رجوع با ادراک جمیع کمالات است، این مقام اختصاص به پیغمبر و امت پیغمبر دارد.

عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ^۲
 علماء امت من از انبیاء بنی اسرائیل بالاترند. ما درباره

^۱ رجوع شود به الاختصاص، ص ۳۴.

^۲ رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۳، تعلیقه.

ائمه داریم که ما علما هستیم،^۱ ولی این نفی علم از غیر آنها نمی‌کند. این مقام بالاترین مقام است. خب پیغمبر [اینطور است] ائمه [چگونه هستند]؟

روایات در اینجا خیلی زیاد است دیگر و باید به کتبی که در این باره مدّون است مراجعه کنیم، که امیرالمؤمنین علیه السّلام تمام اوصاف کمالیه انبیاء گذشته را واجد بود. در اینجا از پیغمبر و از ائمه بسیار روایات داریم.^۲ و [امیرالمؤمنین] به مفاد آیه شریفه^۳ نفس مبارک پیغمبر بود.^۴ بنابراین امیرالمؤمنین متحقّق به جمیع مرائی ای است که نفس مبارک رسول‌الله در آن مرائی جلوه می‌کند.

امیرالمؤمنین واجد آن مقام و مرتبه‌ای از مقام **الله اکبر** است که خود پیغمبر و خود رسول‌الله واجد آن مقام بود. و همین‌طور پرچمدار و صاحب علم این

^۱ رجوع شود به بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸ و ۹.

^۲ رجوع شود به بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۱۴ - ۱۲۱.

^۳ سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ آلِ عِلٍّ فَقُلْ ۖ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ۖ ثُمَّ نَبْتَهِلْ ۖ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَىٰ آلِ كَاذِبِينَ﴾

^۴ رجوع شود به تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۶.

نهضت و صاحب پرچم این شریعت مبارکه از
امیرالمؤمنین علیه السّلام به امام حسن و امام حسین
و حضرت سجاد می آید، تا در این زمان ما به دست
مبارک حضرت حجت بن الحسن المهدی ارواحنا و
ارواح جمیع العالمین لتراب مقدمه الفدا می رسد.

وظیفه امام زمان و امت اسلام در قبال

یکدیگر

پس وظیفه و کار امام زمان علیه السّلام در این
زمان چیست؟ وظیفه و تعهّد آن حضرت در این
زمان تحقّق بخشیدن به، عالم که اسم عالم نمی شود
گذاشت، به مقام که اسم مقام نمی شود گذاشت،
تحقّق بخشیدن به مفاد کلمه مبارکه **الله اکبر** در
شیعیان خاص خود می باشد. این وظیفه امام زمان و
تعهّد آن حضرت در این زمان است. چرا؟ چون این
رسالت از پیغمبر به ائمه منتقل می شود تا فعلاً این
رسالت به دست مبارک آن حضرت می رسد. بنا بر
این آیا می دانید ما که الآن در زیر تکفل و در سیطره
ولایت کلیه مطلقه آن حضرت قرار داریم یعنی چه؟
یعنی ما در تکفل شخص و مقامی قرار گرفتیم که
می خواهد ما را به مقامی برساند که نه تنها امم گذشته

واجد آن مقام نبودند، بلکه انبیا هم آن مقام را

نداشتند. آن حضرت متکفل این عهده است.^۱

حالا ما باید چه کنیم؟ وظیفه ما چیست؟ روایات

زیاد داریم در اینجا که **أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ**^۲

باید به انتظار ظهور آن حضرت باشیم. باید خودمان

را برای ظهور آن حضرت آماده کنیم. آمادگی برای

ظهور حضرت آمادگی فرهنگی است! یعنی ادراک

ما معرفت ما به حدی برسد که اگر حضرت بیاید

بتوانیم قبولش کنیم. [معنای انتظار فرج] این است،

این معنا و این کم نیست. بی‌رودربایستی بگویم این

آمادگی پیدا نشده است. حضرت نمی‌آید تا شکم ما

را سیر کند، خودمان شکم خودمان را می‌توانیم سیر

کنیم. حضرت برای چه بیاید؟ حضرت نمی‌آید تا

امنیت برای ما بیاورد، آن امنیت با دوتا گلوله حاصل

می‌شود. حضرت نمی‌آید تا صنعت و تکنیک ما را

^۱ جهت اطلاع پیرامون منتهای سیر و معرفت انبیای سلف صلوات الله علیهم اجمعین به مقام کلمه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و وصول سالکین امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مقام کلمه **الله أكبر من أن یوصف**، رجوع شود به رساله لبّ اللباب، ص ۷۴ - ۸۵.

^۲ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۰۷؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۴۲۶، با قدری اختلاف.

تقویت بکند. اینها دیگر چیست؟ حالا این مقدار که تقویت شده چه خیری برای بشر غیر از زحمت و دردسر و قتل و کُشت و کشتار آورده است. به قول انیشتین در آن آخرین - خب ما اسم اینها را نباید روی منبر بیاوریم، حالا - سالگردی که در امریکا برایش گرفته بودند، در آن سخنرانی که کرد گفته بود: «خیال کردم این کشفی که ما کردیم راجع به نسبیت و مسئله فرضیه اتم، برای بشر سود دارد! خوب است که الحمد لله نمردم دیدم که در زمان زنده بودن خودم با همین اکتشافی که من راجع به این فرضیه کردم ۶۰۰ هزار نفر کشته شدند.»^۱

کیفیت برطرف شدن مشکلات در زمان ظهور

ابوخالد کابلی است از امام باقر علیه السلام ظاهراً روایت می کند که وقتی که حضرت می آید **إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ اللَّهُ بِهِ عُقُولَهُمْ وَ أَكْمَلَ بِهِ أَحْلَامَهُمْ**^۲ وقتی که آن حضرت می آید دستش را می گذارد روی سر همه مردم و عقل ها کامل می شود. دیگر مسئله حل

^۱ رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۳.

^۲ منتخب الأنوار، ص ۲۰۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵، با قدری اختلاف.

می‌شود. تمام این بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها به‌خاطر نقص عقل است! عقل کامل بشود دیگر مشکلی نیست. عقل کامل بشود هم امنیّت هست، هم عدالت هست، هم صله است، هم مؤانست هست و هم موافقت است. تمام اینها به‌خاطر این است که عقلمان هنوز ناقص است کامل نشده است.

کاری که حضرت می‌کند کمال عقل است. کاری که حضرت می‌کند معرفت پروردگار را برای ما می‌آورد. حالا ما باید چه کار کنیم؟ ما باید آمادگی داشته باشیم. فرهنگی که یک هفته صبر می‌کند، مردمی که یک هفته صبر می‌کنند و به انتظار می‌نشینند تا یک عکس‌هایی را تماشا بکنند، آنها لیاقت حضرت را ندارند. آنهایی که از صبح تا شب می‌گیرند می‌نشینند و فقط عکس تماشا می‌کنند و در ذهن خودشان به این دل‌خوش هستند که فقط به تماشای عکس و اینها مشغول‌اند، حضرت بیاید برای اینها چه کار بکند؟ آیا این فرهنگ است؟! آیا این دل‌خوشی است که مردم دارند؟ این دل‌خوشی است که یک شیعه که انتظار ظهور حضرت را

می‌کشد، باید داشته باشد؟! بجای اینکه بنشینیم
آیه‌ای تفسیر کنیم، حکایتی از بزرگان بشنویم، یک
مطلب اخلاقی گوش بدهیم [دلخوش به تماشای
عکس و اینها شده‌ایم!]. اینها خیلی مانده [تا به
مطلب برسند.] ما خیلی از مرحله پرت هستیم. ما
هنوز داریم گردو بازی می‌کنیم. مثل آن عاشقی که
دائماً برای معشوق پیغام می‌فرستاد که خلاصه چرا
از ما دوری می‌کنی؟ معشوق جوابش را نمی‌داد. - ما
کجا حضرت کجا؟ - و بالأخره بعد از اینکه خیلی
اصرار کرد، [معشوق] گفت: فلان شب می‌آیم آنجا.
خلاصه این [عاشق] رفت و نشست. او گفته بود
شب می‌آیم این از عصر رفت و نشست. خلاصه
این قدر نشست و نشست، نیامد. ساعت تقریباً نه
شد، دید نیامد. ده شد، دید نیامد. یازده شد، کم‌کم
خوابش برد. صبح از خواب بلند شد دید در جیبش
گردو است. بعد آنجا نوشته تو فعلاً با این گردوها
بازی کن، به تو عشق و عاشقی نیامده است. عاشق
مگر خواب دارد؟ عاشق مگر گیجی دارد؟ او فقط به
انتظار می‌خواهد بنشیند.

لزوم تعقل و بصیرت در زمان غیبت

یکی از علما و وعّاظ محترم که مشهدی هم هست و فعلاً در طهران است - حفظه الله ان شا الله - ایشان خودشان یک قضیه را تعریف می کردند، ما هم از ایشان شنیدیم. می گفتند در همین مشهد در زمان شاه، ظاهراً در زمان رضا شاه بوده است - خدا لعنتش بکند این پدر و پسر چه به سر اسلام آوردند - می گفت: یک روزی برادرم آمد و گفت: داداش مودونی چی شده؟ گفتم: نه نمودونوم. گفت: مودونی؟ گفتم: نمودونوم. گفت: بیا بین مردم شلوغ کردند، دارند داد می زنند **یا حُجّت بن الحسن عَجَل علی ظهورک!** حالا چه قضیه ای پیش آمده بود نمی دانم. گفتیم ما هم بیایم تماشا کنیم چه شده است! خلاصه عمامه را گذاشتیم سرمان و عبا را انداختیم روی دوشمان آمدیم.

دیدیم بله، مردم راه افتادند و [می گفتند:] یا حجت بن الحسن بیا! فحشاء زیاد شده، منکر زیاد شده یک قضیه ای اتفاق افتاده بود، یک منکری دیده بودند. خب این مردمی که جلو می آیند، جاها را هم نشانه کردند دیگر که به کجا برسند خراب

کنند، به کجا برسند آباد کنند. رسیدند در دکان یک
 عرق فروشی، تا به آن دکان رسیدند، زدند این پرده
 را انداختند و در را شکستند و شیشه مغازه را
 شکستند و در مغازه وارد شدند. همه شیشه‌ها را بر
 می‌داشتند در جیبشان می‌گذاشتند. **یا حجت بن**
الحسن عجل علی ظهورک. حالا خوشمزه آنهایی
 هم که جیب نداشتند فوری [شیشه نوشیدنی را]
 می‌شکستند - یا حجت بن الحسن - همه را
 می‌کشیدند بالا و یا حجت بن الحسن. این طور که
 نشد آقا! خلاصه می‌گفت: این را ما با چشم خودمان
 دیدیم. اینهایی که یا حجت بن الحسن می‌گویند،
 امروز مرده باد و فردا زنده باد، اینها به درد امام زمان
 نمی‌خورند. باید عقل داشته باشیم، باید فهم داشته
 باشیم، باید بفهمیم چه می‌کنیم. باید دست به دست
 هر کسی ندهیم. باید مسائل را با عقل بسنجیم. وإلّا
 حضرت برای چه بیاید خودش را بی‌خود معطل ما
 بکند؟ تا حالا ۱۳۰۰ سال غیبت [بوده است] حالا
 ۱۰۰۰۰ هزار سال دیگر هم غیبت [بکند]. یک تکانی
 بخوریم. یک تغییری در خودمان ایجاد کنیم. تا اینکه
 به آن مقامی که آن حضرت فرمود، برسیم. آن مقام

چیست؟ آن مقام مقام **الله اکبر** است.

روایتی پیرامون فتنه‌های آخرالزمان

روایتی است از [امام صادق علیه السلام]، مَسْعَدَةُ

بن صدقه می‌گوید:

در خدمت امام صادق بودم. در این موقع پیرمردی آمد دست مبارک آن حضرت را بوسید و شروع کرد به گریه کردن و عرضه داشت: «یا ابن رسول الله صد سال است که انتظار فرج شما را می‌کشم. دشمنان بر شما غلبه کردند. شما را کشتند. خانه نشین کردند. ما دائماً شنیدیم قائم شما ظهور می‌کند، قائم شما می‌آید، از مسلمین و شیعیان رفع بلیّه می‌کند، گرفتاری‌ها را از برطرف می‌کند، پس چه شد؟! انگار آن دشمنان شما دارند در آسمان پرواز می‌کنند و خبری اصلاً نیست.»

خلاصه شروع کرده به گریه کردن و حضرت هم از عرائض او دچار حزن و اندوه شدند و قطرات اشکی از دیدگان مبارکشان سرازیر شد. بعد فرمودند: «ای پیرمرد اگر تو زنده باشی و زمان ظهور قائم ما را ادراک بکنی ببین چه مقامی خواهی داشت. و اگر بمیری با این نیت خود و با این قصد که خدمت او را بکنی، در قیامت با ما محشور خواهی بود.» بعد آن حضرت فرمودند: «این فرزند ما، این قائم که پروردگار متعال فرج او را بشارت داده است و حتماً ظهور خواهد نمود. این از صلب امام حسن عسکری و او از صلب پدرش علی و او از صلب پدرش محمد بن علی و او از صلب پدرش علی بن موسی و او از صلب فرزندم موسی می‌آید - اشاره کردند به موسی بن جعفر علیه السلام که در آنجا طفلی بودند و در آنجا حضور داشتند. امام صادق فرمود او از صلب فرزندم موسی می‌آید. - و اگر از دنیا یک روز باقی مانده باشد. خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی خواهد کرد، تا اینکه قائم ما ظهور کند. و بدان که شیعیان ما در زمان غیبت او به بلایا و فتن عجیبی مبتلا خواهند بود. خداوند ان شا الله شیعیان ما را از این فتن و از این بلایا سرفراز بیرون بیاورد.»

این دعای امام صادق است.

فِتْنَ یعنی فتنی که ایمان را از بین می‌برد. فتن،

فتنی است که دین انسان را از بین می‌برد. منظور

حضرت این است، نه گرفتاری زندگی و این مسائل

و اینها. برای ظهور حضرت کافی است - این روایت

را بگویم و تمام کنم - که امام صادق علیه السلام

وقتی که حالات و مقامات ظهور آن حضرت را بیان

می‌کند، می‌فرماید - ببینید چیست، یک جمله

می‌گویم و می‌روم - حضرت صادق علیه السلام

می فرماید: «**لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ [أَيَّامَ حَيَاتِي]**»^۱. اگر

من محضر فرزندم را ادراک کنم کمکش می‌کنم، خدمتش می‌کنم.» امام صادق می‌گوید: ببینید چه خبر است!

اشعاری در مدح حضرت صاحب الزمان

یک چند شعری است عربی و فارسی قاطی است. عرض می‌کنم و بعد یک مطلع شعری از مرحوم کمپانی است عرض می‌کنم رفقا جواب می‌دهند. دیگر بیش از این دیگر تصدیع نمی‌دهم.

يَا مَنْ بِمُحَيَّاهُ جَلَى الْكَوْنِ وَ زَانَهُ *** الْعَالَمُ فِي الْخَيْرَةِ لَا يُدْرِكُ شَانَهُ
أَخْفَاكَ ظُهُورُ لَكَ عَنْهُمْ وَ أَبَانَهُ *** اِي تير غمت را دل عشاق نشانه

عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه

إِيَّاكَ تَطَلَّبْتُ وَ ذَكَرَكَ هَوَيْتُ *** مِنْ كُلِّ حَدِيثٍ بِأَسَانِيدٍ رَوَيْتُ
إِنْ كَانَ إِلَى الْكُعْبَةِ وَ الْبَيْتِ أَتَيْتُ *** مقصود من از كعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی كعبه و بتخانه بهانه

إِنْ فِي عَرَافَاتٍ وَ مَنَاهَا جَسَدِي دَارُ *** أَوْ مَشَعَرَهَا مَا لِسِوَاكَ خَلَدِي دَارُ
مَنْ مَثَلِي مَنْ حَجَّ إِلَى الْكُعْبَةِ وَ الدَّارِ *** حاجی به ره كعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

قَدْ كَلَّ لِسَانِي صِفَةَ الدَّارِ بِتَجْرِيدٍ *** فِي فَضْلِ صِفَاتٍ وَ لَقَدْ طَالَ بِتَحْمِيدٍ
مِنْ مُقَلَّةٍ قَلْبِي فَأَرَى نَوْرَكَ تَوْحِيدٍ *** چون در همه جا عكس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

لَا مَطْلَبَ إِلَّا وَ بِأَيْدِيكَ مُشَيَّدٌ *** لَا مُفْضِلَ إِلَّا وَ بِنِعْمَاكَ مُقَيَّدٌ
لَا مُفْضِلَ إِلَّا وَ لَا غَيْرَكَ ذُو الْيَدِ *** هر كس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به نوا خوانی و قمری به ترانه^۲

این دوتا از غزل مرحوم کمپانی است این شعر

^۱ رجوع شود به كفاية الأثر، ص ۲۶۴ - ۲۶۶. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۰۵.

^۲ روح مجرد، ص ۵۰۲ و ۵۰۳.

ای شمع جهان افروز بیا *** وی شاهد عالم سوز بیا

این را من هر دو خط دو خطی که می خوانم رفقا

همین بیت اول را جواب می دهند.

ای شمع جهان افروز بیا *** وی شاهد عالم سوز بیا
ای مهر سپهر قلمرو غیب *** شد روز ظهور و بروز بیا
ای طائر اسعد فرخ رخ *** امروز توئی فیروز بیا
روزم همه از شب تیره تر است *** ای خود شب ما را روز بیا
ما دیده به راه تو دوخته ایم *** از ما همه چشم مدوز بیا
عمریست گذشته به نادانی *** ای علم و ادب آموز بیا
شد گلشن عمر خزان از غم *** ای باد خوش نوروز بیا
من مفتقر رنجور توام *** تا جان به لب است هنوز بیا^۱

اللّٰهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا
الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا
فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ
وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ^۲

پروردگارا ما را قدردان ولایت کبرویه امام

زمانمان قرار بده

پروردگارا دست ما را از دامان آن حضرت در دنیا

و آخرت کوتاه مگردان

^۱ کلیات دیوان کمپانی، ص ۲۴۰.

^۲ الکافی، ج ۳، ص ۴۲۴. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۵:

«بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان با تضرّع و ابتهال بدرگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی. و ما را از داعیان بفرمانبرداری و از رهبران آنها براه خودت قرار دهی. و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی.»